

موسی (ع)
و پیامبران هم عصر و بنی اسرائیل در مثنوی معنوی
دکتر عبدالرضا سیف
استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران
(از ص ۱۵ تا ۳۵)

چکیده

نگاه مولوی به موسی (ع) همان نگاه قرآنی است که در آیات الهی آمده است.

موسی (ع) در مثنوی معنوی گاه چون مریدی است که از ولادت تا وفات با عنایت الهی رشد و نمو یافته، در مسیر شریعت ربانی گام نهاده، طریقت معنوی را که آزموده و به منزل حقیقت خلیفه الهی واصل گردیده است. و گاه چون شیخ کاملی برای قوم بنی اسرائیل به مدد الهی معجزات نه گانه خویش را آشکار می سازد و وادیهای خطرناک رهایی از فرعون و قارون ستمگر را که مثل شیطان و نفس هستند پشت سر گذارده و به مقامات الهی نایل گردانیده است. با اینهمه موسی (ع) در برابر خضر (ع) چون سالکی زانوی تأدب به زمین زده و در آزمون سخت صبر مردود گشته برمی گردد. موسی (ع) در نظر مولوی گاه مظهر عقل الهی است و گاه مظهر عقل بشری.

واژه های کلیدی : موسی، فرعون، هارون، خضر، شعیب، قارون.

مقدمه:

موسی ابن عمران، پیغمبر معروف بنی اسرائیل. وی داماد شعیب، شوی صفورا، برادر هارون است و هم او یهودیان را از مصر به ارض موعود برد و لقب او کلیم الله است به سبب راز و نیاز و تکلم که با خدا به مدت چهل شبانه روز در کوه طور سینا کرد. معنی نام او خلاص شده و نجات یافته از آب است. و وجه تسمیه آن از اینروست که چون فرعون فرمان داده بود همه نوزادهای پسر را در خانواده‌های بنی اسرائیل بکشند، پدر و مادر این نوزاد از ترس کشتن فرعون او را در جعبه یا زنبیلی قیر اندود قرار دادند و در روی نیل انداختند و به روایت اسلامی، آسیه زن فرعون و به روایت یهود و قاموس کتاب مقدس دختر فرعون که برای گردش به کنار نیل آمده بود وی را دید و بر حالش رحمت آورد و او را از آب بگرفت و به فرزندی خویش برگزید و به تربیتش پرداخت و بزرگش کرد تا از سوی خدا به نبوت مبعوث گردید و فرعون و قومش را به پرستش خدای یگانه دعوت کرد و پس از مبارزات و تحمل رنجها و شکنجه‌ها و نمودن اعجاز، سرانجام به فضل الهی و به نیروی ایمان و حق، بر فرعون و فرعونیان چیره گشت. چون وی در برابر سحر و جادوی کهنه فرعون که به کمک سیماب، رشته‌هایی به صورت مار و اژدها در آورده بودند که حرکت می‌کردند، به امر حق عصای خود را انداخت و عصا به صورت اژدهایی بزرگ درآمد و همه آثار جاودان فرعون را بلعید. و نیز گویند چون وقتی دستش را به زیر بغل برده بیرون می‌آورد نوری ظاهر می‌گشت که جهان را روشن می‌ساخت و همینکه به بغل می‌برد زایل می‌شد، از اینرو عصای موسی و ید بیضای موسی در زبان ادب فارسی و در روایات اسلامی سخت مشهور است. گویند وی یکصد و بیست سال عمر کرده است. (یادداشت دهخدا، لغت نامه، ج ۱۳، ص ۱۹۲۵۲).

موسی (ع)

نام موسی یکصد و سی بار در قرآن آمده است (بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف، یونس، هود، ابراهیم، اسراء، کهف، مریم، طه، انبیاء، حج، مؤمنون، فرقان، شعرا، نمل، قصص، عنکبوت، سجده، احزاب، صافات، غافر، فصلت، شوری، زخرف، احقاف، ذاریات، نجم، صف، نازعات، اعلی).

موسی و شعیب:

شعیب نام پیغمبر و پدرزن موسی که خطیب الانبیاء لقب اوست (دهخدا). پسر مشعون بن عفان بن مدین بن ابراهیم خلیل (ع) بود. خداوند او را به مدین فرستاد به پیغمبری از شام و آنجا بیشه و درختان بود و خدای تعالی فرماید: کذب اصحاب الایکه المرسلین. و سخن به تازی گفت سخت عظیم و نیکو و فصیح، و پیغامبر (ع) او را خطیب پیغمبران خواند از بس سخنان بلیغ و موعظت که قوم را گفته در تعبد ایزد تعالی ... و تاعهد موسی بماند و زیادت تر، عمر او سخت دراز گویند. (ص ۱۹۸).

پیغمبری از نسل ابراهیم خلیل (ع) که طبق روایات پس از هود و صالح و اندکی پیش از موسی (ع) میزیسته. منازل قوم او نزدیک تبوک بین مدینه و شام بود. نام شعیب و قوم او (بنی مدین) در قرآن آمده است. (فرهنگ فارسی معین، لغت نامه، ج ۹، ص ۱۲۶۱۹).

در قرآن (شعرا / ۱۷۶) قوم شعیب به نام اصحاب الایکه معروفند، برای اینکه شعیب را به دروغ متهم داشتند، خداوند گرما و آتش بر آنها نازل داشت و از ابر آتش می بارید و همه بجز شعیب و آنان که بدو گرویده بودند، بریان شدند (هود / ۱۴). بعد از آن، شعیب با آن مؤمنان در آن شهر بماند تا بسیار شدند. از مصر، موسی به نزد وی آمد و هشت یا ده سال اجیر شعیب شد تا دختر خویش صفورا بدو داد. (قصص ۲۸ / ۲۲).

نام شعیب یازده بار در قرآن آمده است (اعراف / ۹۲ - ۹۰ - ۸۸ - ۸۵، هود / ۹۴ - ۹۲ - ۹۱ -

۸۷ - ۸۴، شعراء / ۱۷۷، عنکبوت / ۳۶) والی مدین اخاهم شعیبا (هود / ۸۴)

در مثنوی داستان دعوی کردن آن شخص که خدای تعالی مرا نمی‌گیرد به گناه و جواب گفتن شعیب به او آمده.

آن یکی می‌گفت در عهد شعیب	که خدا از من بسی دیدست عیب
چند دید از من گناه و جرمها	وز کرم یزدان نمی‌گیرد مرا
حق تعالی گفت در گوش شعیب	در جواب او فصیح از راه غیب
که بگفتی چند کردم من گناه	وز کرم نگرفت در جرمم الم
عکس می‌گویی و مقلوب ای سفیه	ای رها کرده ره و بگرفته تیه
چند چندت گیرم و توبی خبر	در سلاسل مانده‌ای پا تا بسر

(۱ - ۴۳۶ - ۱۰ - ۵)

... چون شعیب این نکته‌ها باوی بگفت

زان دم جان در دل او گل شگفت

(۱ - ۴۳۷ - ۱۲)

در ادامه شخص از شعیب می‌خواهد که نشانه بازخواست خدا را در مورد گناهِش به او نشان دهد که خداوند می‌گوید من ستار گناهان هستم و فقط برای امتحان او یکی را آشکار می‌کنم و آنهم اینکه نماز، روزه، زکات و اعمال او فقط ظاهری هستند من ذوق و محتوای آنرا گرفته‌ام.

تمثیل و معجزه شعیب:

دل به سختی همچو روی سنگ گشت

چون شکافد توبه آن را بهر کشت

چون شعیبی کوکه تا او ازدعا

بهر کشتن خاک سازد کوه را

(۱ - ۳۳۷ - ۳ - ۲)

- در مثنوی از ارتباط موسی با شعیب سخنی به میان نیامده است. این معجزه کوه به صورت کلوخ و آماده برکشت شدن درباره لوط آمده است مولوی آنرا مخالف با روایت پدرش در معارف نقل می کند. (فروزانفر، مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، ص ۵۸ - ۵۹).

موسی و هارون

هارون ابن عمران برادر موسی بنی اسرائیل و وزیر وی که با برادر خویش (موسی) از جانب خدا مأمور به دعوت فرعون شد و با موسی از مصر هجرت کرد و آنگاه که موسی برای آوردن الواح عشره به طور شد وی جانشین موسی در میان بنی اسرائیل بود. اما بنی اسرائیل از او فرمان نبردند و سامری گوساله پرستی آغاز نهاد. چون موسی از طور برگشت برآشفت و او را ملامت کرد. نام هارون بیست بار در قرآن آمده است (بقره / ۲۴۸، نساء / ۱۲۲-۱۴۲، یونس / ۷۵، مریم / ۲۸-۵۳، طه / ۳۰-۷۰-۹۰-۹۲، انبیاء / ۴۸، مومنون / ۴۵، فرقان / ۳۵، شعرا / ۱۳-۴۸، قصص / ۳۴، صافات / ۱۱۴-۱۲۰).

قاموس کتاب مقدس (ص ۱۹۶) ساختن گوساله را به هارون نسبت داده، که درست نیست (لغت نامه، ج ۱۴، ۲۰۶۲۹).

در مثنوی از هارون و همراهی او با موسی سخن بسیاری به میان نیامده است. موسی و هارون چو طاوسان بدند پرّ جلوه بر سر و رویت زدند
(۲ - ۴۴ - ۱۸)

آنگه او بنیاد فرعونی کند راه صد موسی و صدها رون زند
(۲ - ۶۰ - ۷)

موسی و هارون شوند اندر زمین مختلط خوش همچو شیر و انگبین
(۲ - ۵۰۵ - ۷)

در زبان عبری هارون به معنی کوه نشین می باشد. حدیث منزلت که به موجب آن پیغمبر اکرم (ص) به حضرت علی (ع) می فرماید: انت منی به منزلة هارون من

موسی الا انه لانیبی بعدی متفق علی اهل تشیع و اهل تسنن است. هارون به نقل تورات ۱۲۳ عمر کرده در سن هشتاد و سه سالگی به معاضدت حضرت موسی مأمور شده است. به موجب قرآن مجید، هارون بواسطه فصاحتی که داشته به درخواست حضرت موسی از طرف خدا به یاری و همکاری با موسی مأمور گردیده است. هر دو با هم فرعون را به یکتاپرستی دعوت کردند و بنی اسرائیل را از مصر نجات بخشیدند و به جانب سرزمین مقدس سوق دادند.... هارون به موجب تورات مقام نبوت نداشته و رئیس کهنه بوده است... مطالبی که راجع به عصای موسی مشهور است در تورات به عصای هارون منسوب شده.... ساختن گوساله هم در تورات فعلی به هارون منسوب است و بعضی از ارباب قصص نام سامری را هارون بن ظفر نقل کرده‌اند (خزائی، ص ۶۵۷-۶۵۸).

موسی و خضر:

خضر نام پیغامبری است که خداوند تعالی موسی (ع) را به تعلم در نزد او فرستاد و موسی بر کرده‌های او انکار آورد. خضر حکمت اعمال خود بدو نمود و از او جدایی جست و خضر تا قیامت زنده باشد و مسافران خشکی را یاری دهد چنانکه الیاس مسافران دریا را و معروفست که خضر آب حیوان را خورده و همیشه زنده می‌باشد. (یادداشت به خط دهخدا). در کشف اصطلاحات فنون آمده: خضر نام پیامبر است (ع) و نزد صوفیه کنایت از بسط و الیاس کنایت از قبض است. (لغت نامه، ج ۶، ۱۶۴۱).

نام خضر در قرآن نیامده است، اما بسیاری از مفسرین، مفهوم آیه ۶۵ سوره کهف را مربوط به او دانسته‌اند که عبد صالح نامیده شده است. طبری، ضمن تفسیر آن می‌نویسد: و چون موسی با خدای همی مناجات کرد، ایدون گفت: یارب هیچ خلقی ترا هست بر پشت زمین از من داناتر؟ گفت: یا موسی مرا بنده‌ای است نام او

خضر، او به علم از تو بیش است. موسی گفت: یا رب، مرا سوی او رهنمون کن. خدای گفت - عزّوجلّ: او به میان دو دریا باشد. پس موسی گفت: که من نیاسایم تا به میان دو دریا نرسم و سوی خضر روم و از او علم آموزم.... (ترجمه تفسیر طبری، ج ۴، ص ۹۴۷) برخی خضر را با الیاس یکی دانسته‌اند. (خزائلی، ص ۲۱۰).

طبق نقل قرآن (کهف ۶۵) موسی به همراهی یوشع، به دنبال ماهی به دریا فرو رفت و وقتی از مجمع البحرین بازگشت، خضر را در حال نماز یافت. با هم به راه افتادند (که البته خضر به موسی گفت تو طاقت همراهی مرا نداری و بعد از اصرار موسی بر همراهی او به این شرط که موسی سوالی نکند موافقت می نماید) و خضر در این سفر، با سوراخ کردن کشتی و کشتن یک طفل و تعمیر دیوار مخروبه‌ای، شگفتی و اعتراض موسی را در سه مرحله برانگیخت و بعد از بیان اسرار کار خود از چشم موسی ناپدید گردید.

رسیدن خضر به چشمه آب حیات، و نوشیدن وی از آن چشمه و در نتیجه یافتن عمر جاویدان مضمون دل انگیزی است با ظرفیت تأویل پذیری دلخواه در جهت افکار عرفانی، که متصوفه به نحوی گسترده از آن بهره‌برداری کرده‌اند.... یکی از جنبه‌های برجسته شخصیت خضر برخوردار بودن وی از علم لدنی است. علم لدنی، به اعتباری دیگر، همان معارف غیبی و حقایق و اسرار الهی است که از طریق کسب و یا آلات حس و عقل به دست نمی‌آید... در داستان شاه و کنیزک، در آغاز مثنوی، نیز پیر با خضر مقایسه می‌شود... (پور نامداریان، ص ۲۹۰-۲۷۱).

خضر در مثنوی مثل عقل قرآنی است که کلی نگرست و بر همه وقایع مطلع و قدرت تصرف و دخالت دارد و موسی مثل عقل فلسفی که جزئی نگر است و پرسشگر.

دکتر زرین کوب در بحر در کوزه (ص ۶۲) درباره همراهی موسی با خضر می‌گوید: شوق و علاقه‌ای که موسی در روایت مثنوی برای نیل به این صحبت اظهار می‌کند

نشان آن است که در وجود این ولیّ مستور، موسی چیزی مثل همنشینی با خدا را می‌جوید. این شوق و علاقه موسی به صحبت خضر در عین حال رمزی از همان شور و شوقی را که خود مولانا در جستجوی کامل تبریزی دارید منعکس می‌کند، و موسی نیز که با وجود استغراق در شریعت به جستجوی مجمع البحرین می‌رود و این تلاقی گاه رمزی بین شریعت و طریقت را مقصد خویش نشان می‌دهد. آب حیوان که نوشیدن آن باعث عمر جاودان است.

هر نباتی کان بجان رو آورد خضر وار از چشمه حیوان خورد

(۳ - ۲۷۷ - ۱۶)

تا که نفس گول را محروم کرد ز آب حیوانی که از وی خضر خورد

(۲ - ۱۵۹ - ۱۳)

آب خضرست این نه آب دام و دد هرچه اندر وی نماید حق بود

(۳ - ۴۵۷ - ۱۵)

همراهی موسی با خضر و شکستن کشتی و کشتن طفل توسط خضر:

آن سرّی هست اینجا بس نهان که سوی خضر می‌شود موسی دوان
می‌روم تا مجمع البحرین من تا شوم مصحوب سلطان زمن

(۲ - ۱۱۲ - ۱۵ - ۵)

چون گرفتت پیرهن تسلیم شو همچو موسی زیر حکم خضر رو
صبر کن بر کار خضری بی نفاق تا نگوید خضر رو هذا فراق

(۱ - ۱۸۳ - ۶ - ۵)

چون مناسبت‌های افعال خضر عقل موسی بود در دیدش کدر

(۱ - ۴۳۰ - ۱۲)

گرچه کشتی بشکند تو دم مزن اگرچه طفلی را کشد تو مو مکن

۱ - ۱۸۳ - ۷

- آن پسر را کش خضر ببرد حلق
گر خضر در بحر کشتی را شکست
سر آنرا در نیاید عام خلق
صد درستی در شکست خضر هست
(۱ - ۱۶ - ۱۷ - ۵)
- خضر کشتی را برای آن شکست
تا تواند کشتی از فجّار رست
(۲ - ۴۴۱ - ۳)
- پس خضر کشتی برای این شکست
تا که آن کشتی ز غاصب باز رست
(۳ - ۴۶ - ۱۹)
- آن فزونی با خضر آمد شقاق
آن جوابات سوالات کلیم
گفت رو تو مکتبری هذا فراق
کش خضر بنمود از ربّ علیم
(۱ - ۴۴۵ - ۱۵ - ۲)

سرگردانی در تیه:

تیه بیابانی که رونده در آن هلاک شود و اتیاه جمع و مصدر از باب ضرب یعنی گیر کردن و حیران شدن (لطایف). دشت و صحرا که رونده در آن هلاک شود اتیاه و اتا ویه جمع آن. زمینی که مردم در آن گم شوند (منتهی الارب، ذیل واژه تیه) این بیابان، میان ایله و مصر و دریای قلزم و کوههای سرات از زمین شام قرار داشت. درباره سرگردانی بنی اسرائیل در تیه در قسمت اساطیر سخن به میان آمده است. در قرآن کریم (بقره / ۵۷، اعراف / ۱۶۰، طه / ۸۰) سرگردانی بنی اسرائیل در تیه بیان شده است و به دعای موسی ابری بر سر ایشان سایه افکنده بود که شبها کنار می رفت. و جامه ایشان کهنه نمی شد و برای آنان منّ و سلوی (ترنجبین و بلدرچین) از آسمان می رسید. در اثر ضربت عصای موسی دوازده چشمه برای دوازده سبط بنی اسرائیل جاری شد و چهل سال در بیابان سرگردان بودند.

خالق دریا و دشت و کوه و تیه
ملکت او بی حد و او بی شبیه

- آن به که آید شوم زشت و کویه تابوم ایمن در کھسار و تیه
(۳ - ۴۲ - ۱۵)
- عکس میگوی و مقلوب ای سفیه ای رها کرده ره و بگرفته تیه
(۱ - ۴۳۶ - ۹)
- تیه همچنین بیابانی است که موسی (ع) باد و از ده سبط بنی اسرائیل که در هر
سبط پنجاه هزار نفر بودند در آن بیابان مدت چهل سال سرگردان بودند. (غیاث
اللغات) (مائده / ۲۹)
- این جهان تیه است و تو موسی و ما از گنه در تیه مانده مبتلا
(۱ - ۳۸۴ - ۱۴)
- در مروت ابر موسی به تیه کامد از وی خان و نان بی شبیه
(۱ - ۲۳۰ - ۱)
- همچو قوم موسی اندر حر تیه مانده ای بر جای چل سال ای سفیه
(۳ - ۳۷۵ - ۱۳)
- گردل موسی زما راضی بُدی تیه را راه و کران پیدا شدی
(۱ - ۳۸۴ - ۱۶)
- تا خیالِ عجل از جانشان نرفت بد بریشان تیه چون گردابِ تفت
(۳ - ۳۷۵ - ۱۶)
- روزگارم رفت زین گون حالها همچو تیه و قوم موسی سالها
(۲ - ۳۶۹ - ۱۴)
- همچنین شارحان مثنوی تیه را در بیت زیر کنایه از علوم عقلی و علوم ظاهری
دانسته اند.
- چون رهانیدت زده زندان کرم تیه را بر خود مکن حبس ستم
(۲ - ۲۰۸ - ۱۱)

روزگارم رفت زین گون حالها همچو تیه و قوم موسی سالها
(۲ - ۳۶۹ - ۱۴)

میقات، رفتن موسی به کوه طور:

و این قصه چنان بود که بدان وقت که موسی (ع) از فرعون برست و فرعون غرقه شد و موسی از دریا بگذشت، جبریل (ع) بیامد و موسی را به میقات خواند و گفت خدای با تو سخن خواهد گفت و تورات تو را خواهد داد و شریعت ها خواهد فرمود تا امتان تو آنرا به کار دارند و فرمان برند. موسی به میقات شد و چهل روز روزه داشت و پس از آن به طور سینا شد و ایزد تعالی سخن خویش او را بشنوانید... و چون موسی سخن خدای بشنید آرزو آمدش که دیدار او ببیند... پس آن بشریت بر موسی کارکرد و گفت: یارب همچنانکه سخن خویش مرا بشنوانیدی دیدار خویش مرا بنمای چنانکه گفت: رب ارنی انظر الیک. قال لن ترانی ولکن انظر الی الجبل (اعراف ۱۳۹) گفت: به کوه نگر اگر کوه طاقت دیدار مرا دارد، که آن سنگ است تو نیز بتوانی دید... پس خدای عزّوجلّ خواست که برهان خویش مرو را بنماید تا بداند که او به چشم فانی مر باقی را بتواند دیدن.... پس موسی بدان کوه نگرست و آن تجلی بدید و بی هوش گشت... و چون باهوش آمد دانست که خطا کرده بود و چیزی خواسته بود که طاقت آن نداشت و گفت: که پاکی تو خداوند و توبه کردم و از آن بازگشتم و من نخستینم از مؤمنان. (اعراف / ۱۴۰) (طبری، ترجمه تفسیر طبری، ص ۵۳۶-۵۳۴)

مولوی در دفتر ششم تجلی خدا بر موسی را از زبان آن جهود که خواب دیده بود اینگونه بیان می دارد:

پس جهود آورد آنچه دیده بود تا کجا شب روح او گردیده بود
گفت در ره موسی ام آمد به پیش گربه بیند دنبه اندر خواب خویش
در پی موسی شدم تا کوه طور هر سه مان گشتیم ناپیدا ز نور

هر سه سایه محو شد زآن آفتاب
نور دیگر از دل آن نور رُست
هم من و هم موسی و هم کوه طور
بعد از آن دیدم که گه سه شاخ شد
وصف هیبت چون تجلی زد برو
بعد از آن زآن نور شد یک فتح باب
پس ترقی جُست آن ثانیست چست
هر سه گشتیم زآن اشراق نور
چونکه نور حق درو نفاخ شد
می سُگست از هم همی شد سو بسو
(۳ - ۴۱۰ - ۲۰ - ۱۳)

لیک زیرپای موسی همچو یخ
باز با خود آمدم زآن انتشار
وآن بیابان سرسبز در ذیل کوه
می‌گدازید او نماندش شاخ و شاخ
باز دیدم طور و موسی برقرار
پر خلاق شکل موسی در وجوه....
(۳ - ۴۱۱ - ۸ - ۷ - ۵)

و در این ابیات:

کوه طور از نور موسی شد به رقص
صوفیء کامل شد و رست او ز نقص
(۱ - ۵۴ - ۷)

جسم خاک از عشق برافلاک شد
عشق جان طور آمد عاشقا
کوه در رقص آمد و چالاک شد
طور مست و خرم موسی صاعقا
(۱ - ۴ - ۸ - ۷)

مولوی در این ابیات کوه را صاحب فهم می‌داند چون در معرض تجلی عشق
اکبر به رقص در می‌آید و ذره ذره گشته و به آسمان می‌رود.

چه عجب گر کوه صوفی شد عزیز
جسم موسی از کلوخی بود نیز
(۱ - ۵۴ - ۸)

و نیز ابیات: (۲ - ۳ - ۱۷ و ۲ - ۲۴۴ - ۹ و ۳ - ۴۴۷ - ۱۵ - ۱۴ - ۱۲ - ۹ - ۸

- ۷ - ۶ - ۵ و ۳ - ۱۷۷ - ۷).

تجلی:

آشکار شدن و روشن و آشکارا کردن و جلوه کردن. کنایه از غلبه نور الهی که موسی (ع) را بر طور ظاهر شده بود و موسی (ع) از آن بیهوش شدند. پس تجلی به لفظ داشتن و شکستن و تراویدن و دمیدن و کردن مستعمل.

در قرآن کریم (اعراف / ۱۴۳) موسی پس از نزول الواح تورات به میقات آمد و پروردگارش با او سخن گفت. موسی گفت: خدایا خویشتن با من نمای تا به تو بنگرم. خدای گفت هرگز مرا نبینی (قال رب ارنی، انظر الیک، قال لن ترانی) اما بدان کوه بنگر، اگر بر جای خود قرار گرفت، مرا خواهی دید... چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد، آن را پاره پاره گردانید و موسی به روی در افتاد و از هوش رفت.

گاهی تجلی را کنایه از غلبه نور الهی دانسته‌اند. در ادبیات فارسی، مسئله تجلی خداوند بر موسی به طور وسیع و با تعابیر «ارنی و لن ترانی و تجلی» که هر سه برگرفته از آیات است انعکاس یافته است.

در ادبیات عرفانی تجلی که پدیدار شدن حقیقت است به سه قسم آمده، اول تجلی ذات که آن مشاهده است و دوم تجلی صفات که آن مکاشفه است و سوم تجلی افعال که آن محاضره است.

در مثنوی تجلی گاهی به معنی نمودار شدن و آشکار شدن آمده است.

این معیت با حق است و جبر نیست

این تجلی مه است این ابر نیست

(۱ - ۹۰ - ۷)

سامری:

نام او موسی بن ظفر، قریب و مهتر موسی (ع) بود و او گوساله‌ای زرین مرصع به جواهر ساخته، و خاک نعل براق جبرئیل (ع) که در روز غرق فرعون بدست آورده بودند در اندرون آن در دمیده هر چه بانگی که ملایم گاو است از او برآمده، پس گفت آنچه گفت و بدین احتیال نه و نیم سبط گوساله پرست شدند. در تفسیر زاهدی

مرقوم است که سامری تا قیامت زنده خواهد بود. چون به نزدیک آدمی شود در اندامش آتش خیزد، لامساس گویان بگریزد. یعنی مرا مساس مکنید و این دعاء موسی (ع) بود....

نام مردی است که در غیبت موسی گوساله‌ای کرد از زر و آن بانگ زدی و بنی اسرائیل را آنگاه که موسی به طور بود به پرستش گوساله‌ای گمراه ساخت. (لفت نامه، ج ۸، ص ۱۱۷۷۴)

سامری در زبان عبری «شمری» منسوب به شمرون که فرزند یشاکر چهارمین فرزند است وجه دیگر اینکه، سامری منسوب به شهر سامره است و چون سامریان از دین یهود سرباز زدند، بعدها لفظ سامری به معنی مرتد به کار رفته است. برخی هم سامری را محرف یامرس (Jamers) دانسته‌اند، که از جمله رؤسای سحره فرعون بود.

در قرآن کریم (اعراف / ۱۴) رفتن موسی به طور برای سی روز که بعداً چهل روز گردید و اینکه برادر خویش را جانشین خود کرده بود و همچنین داستان سامری و گوساله او (طه ۹۸ - ۹۷) نقل شده است.

سامری در ادبیات فارسی به سحر و جادوگری و کذب و خداناشناسی معروف بوده و به ویژه گوساله او به عنوان مظهر فریب و آلت تحمیق و ناآگاهی زبانزد است.

بانگ زد گوساله‌ای از جادوی سجده کردی که خدای من توی

(۱ - ۳۵۹ - ۳)

سامریء خود که باشد ای سگان که خدایی بر تراشد در جهان

(۱ - ۳۵۹ - ۷)

پیش گاوی سجده کردی از خری گشت عقلت صید سحر سامری

(۱ - ۳۵۹ - ۱۰)

سامری وار آن هنر در خود چو دید او زموسی از تکبر سرکشید

(۱ - ۳۵۵ - ۷)

لیک هر دیوانه را جان نشمری سرمنه گوساله را چون سامری

(۱ - ۳۷۶ - ۱۶)

فرار سامری از مردم:

خویش و بیگانه شده از مازمان بر مثال سامری از مردمان

(۱ - ۱۳۸ - ۱۱)

اشاره به گوساله:

سبزه جان بخش کائرا سامری کرد در گوساله تا شد گوهری

(۱ - ۴۷۶ - ۱)

سامری را آن هنر چه سود کرد کآن فن از باب اللّٰهش مردود کرد

(۳ - ۴۱۴ - ۱۹)

اشاره به نام سامری که هم نام موسی است.

چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسیء در جنگ شد

(۱ - ۱۵۲ - ۱۶)

گوساله سامری:

بطور خلاصه باید گفت: سامری کسی است که در مدت غیبت چهل روزه موسی در طور، از زر مجسمه گوساله‌ای را ساخته بود و قدری از خاک نعل براق جبرئیل - که در روز غرق شدن فرعون به دست آورده بود - در او دمید تا جان گرفت. از آن پس، چون در وی می دمیدند، صدای گاو بیرون می آمد، سامری به بنی اسرائیل گفت: که این خدای شما و موسی است. موسی چون به قوم خود بازگشت آنها را گمراه یافت. اول هارون برادرش و بعد سامری را مورد عتاب قرار داد. هارون، سامری را مقصر دانست. موسی وی را گفت: ترا نمی کشم، لیکن کیفر

تو آنست که در زندگانی، لامساس گویی و مردمان با تو سخن نگویند و با تو نیامیزند. بنی اسرائیل در نتیجهٔ چهل روز گوساله پرستی، مغضوب حق شدند و مقرر گردید که چهل سال در بیابان سرگردان باشند. البته بعضی سرگردانی چهل ساله بنی اسرائیل را در تیه نتیجهٔ دعای بلعم باعور دانسته‌اند.

سامری وار آن هنر در خود چه دید او زموسی از تکبر سرکشید
(۱ - ۳۵۵ - ۷)

پیش گاوی سجده کردی از خری گشت عقلت صید سحر سامری
(۱ - ۳۵۹ - ۱۰)

لیک هر دیوانه را جان نشمری سرمنه گوساله را چون سامری
(۱ - ۳۷۶ - ۱۶)

سبزه جان بخش کآنرا سامری کرد در گوساله تا شد گوهری
(۱ - ۴۷۶ - ۱)

و نیز ابیات: ۱-۳۵۹-۷-۳ و ۱-۱۳۸-۱۱ و ۳-۴۱۴-۱۹ و ۱-۱۵۲-۱۶. دربارهٔ گوسالهٔ سامری و نفرین موسی در حق او و گمراهی بنی اسرائیل در قرآن کریم سخن رفته است (طه ۸۸، ۹۸. اعراف ۱۴۲).

بلعم باعور

بلعم بن باعور. بلعام، نام مردی زاهد که مستجاب الدعوه بود و به اغوای زن بر موسی و قوم او دعا کرد که در تیه سرگردان شدند و سپس موسی دعا کرد تا ایمان از او سلب شد و سه دعای مستجاب در عوض زهد او بدو عطا شد، زن او گفت یکی از سه دعا در کار حسن من کن و او آن دعا بکرد، و زن در جمال یگانه شد و از شوی روی بر تافت، دعای دیگر بکرد تا زن بصورت سگ برآمد، و به استدعای فرزندان دعای سیم کرد تا زن بصورت دیرین بازگشت (یادداشت مرحوم دهخدا، لغت نامه ج ۳، ص ۴۳۰۴). نام بلعم صریحاً در قرآن نیامده ولی مضمون آیات ۱۷۵ و ۱۷۶ سورهٔ اعراف را دربارهٔ او

دانسته‌اند که در قرآن به سگی تشبیه شده که چه حمله بر او کنی یا نکنی، پارس می‌کند.

بلعم با عور و ابلیس لعین سود نامدشان عبادتها و دین
(۲ - ۲۷۴ - ۵)

بلعم با عور و ابلیس لعین زامتحان آخرین گشته مهین
(۱ - ۲۰۳ - ۶)

بلعم با عور را خلق جهان سغبه شد مانند عیسی زمان
(۲ - ۴۲ - ۱۵)

صد هزاران ابلیس و بلعم در جهان همچنین بودست پیدا و نهان
(۱ - ۲۰۳ - ۹)

در تورات بلعم مقام نبوت دارد. در تاریخ بلعمی نقل شده که بلعم بعد از موسی، یوشع را نفرین کرد و او شکست خورد و بعد یوشع دعا کرد تا خدا اسم اعظم را از بلعم گرفت و سرانجام بنی اسرائیل پیروز می‌شوند و بلعم و پادشاه شهر بلقا کشته می‌شوند. (بلعمی، ج ۱، ص ۵۰۷/۱)

دعا کردن بلعم با عور که موسی و قومش را از آن شهر که حصار داده بودند بی‌مراد بازگرداند.

بلعم با عور را خلق جهان سغبه شد مانند عیسی زمان
سجده نآوردند کس را دون او صحّت رنجور بود افسون او
پنجه زد با موسی از کبر و کمال آن چنان شد که شنیدستی توحال
صد هزار ابلیس و بلعم در جهان همچنین بودست پیدا و پنهان
(۱ - ۲۰۳ - ۹ - ۶)

بلعم که مستجاب الدعوه بود و اسم اعظم خدا را می‌دانست بعد از نفرین موسی، خداوند اسم اعظم را از او گرفت. در قرآن نام بلعم نیامده است ولی مضمون آیات ۱۷۵ و ۱۷۶ سوره اعراف درباره اوست.

موسی و قارون:

قارون عموزاده موسی صورتی زیبا داشت و در حفظ تورات از بیشتر بنی اسرائیل مقدم بود. ولی در جاه طلبی افراط میکرد و از بخل و حسد سهمی سرشار داشت و همواره کار بنی اسرائیل را آشفته و بی سامان می خواست. خدا ثروتی عظیم به قارون ارزانی داشته بود چندانکه چندین نفر زورمند زیر بار کلیدهای مخازن و دفترهای حساب ثروتش زانو میزدند ولی او در عوض شکر آن پیوسته ثروت خود را به رخ بنی اسرائیل می کشید. روشندان بنی اسرائیل از سر نصیحت به او گفتند ای قارون به مال دنیا دلشاد و مغرور مباش زیرا خدا کسانی را که دلباخته مال شوند دوست ندارد. این مال را در راه کمک به قوم خود صرف کن. ولی قارون گوش نمی داد.... یکروز موسی زکات مالش را مطالبه کرد قارون در پرداخت زکات بخل ورزید و سرانجام مانند همه جباران خواست به موسی تهمت بزند که موفق نشد... و موسی او را نفرین کرد و خدا زلزله ای سخت پدید آورد و زمین قارون و خانه و گنجش را در کام کشید. قارون در ادبیات فارسی کنایه از کسی باشد که در اندوختن مال افراط ورزد. و نیز کسی که با داشتن ثروت زیاد نابود گردد و ثروت او به فریاد او نرسد. (لغت نامه، ج ۱۰، ۱۵۲۶۵).

نام قارون چهار بار در قرآن آمده است. (قصص / ۷۶ و ۷۹، عنکبوت / ۳۹، مؤمن / ۲۴).

این مثال آورد قارون از لجاج تا فرو شد در زمین با تخت و تاج

(۲ - ۱۵۸ - ۸)

آنچه بر فرعون زد آن بحرکین و آنچه با قارون نمودست این زمین

(۲ - ۳۲۵ - ۴)

تا حلیمیء زمین شد جمله قهر برد قارون را و گنجش را به قعر

(۳ - ۳۹۶ - ۹)

نی چوعیسی سوی گردون بر شود نی چو قارون در زمین اندر رود
(۲ - ۲۱ - ۱۶)

خاک قارون را چو فرمان در رسید باز رو تختش به قعر خود کشید
(۱ - ۵۴ - ۴)

نور موسی دید و موسی را نواخت خسف قارون کرد قارون را شناخت
(۱ - ۳۷۸ - ۷)

قارون که از بنی اسرائیل دارای گنجهای افسانه‌ای می‌باشد. قارون که علم
کیمیاگری را از موسی آموخته بود هنگامی که موسی از او زکات مالش را خواست
چون مقدار زیادی بود از پرداخت آن امتناع کرد و موسی را به فسق متهم کرد و
وقتی دروغ او فاش شد و توبه نکرد. زمین به فرمان موسی قارون و همه گنجهایش را
فرو برد.

گاو بنی اسرائیل:

در قرآن کریم (بقره / ۶۸-۶۳) از گاوی سخن آمده است که قوم موسی
می‌بایست بکشند تا دم گاو را به مرده زده تا او زنده شود و قاتل را معرفی نماید.
طبق ذکر قصص الانبیاء، شخص کشته شده عامیل بن راحیل است که فرزندی
نداشت و توسط پسران عمش که فقیر بودند کشته شد. چند بار از موسی
می‌خواستند از خدا بپرسد که گاو چه رنگی باشد و سن و حال آن چگونه باشد...
سرانجام مرده زنده شد و قاتلان را معرفی کرد و آنان از ارث او محروم شدند.
(نیشابوری، ص ۲۲۳-۲۲۵).

تا ز زخم لخت یابم من حیات	چون قتیل از گاو موسی ای ثقات
تا ز زخم لخت گاوی خوش شوم	همچو کشته گاو موسی گش شوم
زنده شد کشته ز زخم دم گاو	همچو مس از کیمیا شد زر ساو

- کشته برجست و بگفت اسرار را وانمود آن زمره خون خوار را
(۱ - ۳۲۵ - ۴ - ۱)
- گاو موسی دان مرا جان داده‌ای جزو جزوم حشر هر آزاده‌ای
گاو موسی بود قربان گشته‌ای کمترین جزوش حیات کشته‌ای
برجهید آن کشته ز آسایش زجا در خطاب اضربه بعضها
(۲ - ۲۲۲ - ۳ - ۱)
- دم گاو کشته بر مقتول زن تا شود زنده همان دم در کفن
(۲ - ۱۴۳ - ۱۹)

نتیجه:

داستان موسی (ع) در مثنوی معنوی بازتابی گسترده یافته است مولوی برای بیان سیر سالک از شریعت و طریقت گرفته تا حقیقت و یا به عبارتی طی مراحل فنا از تخلی و تحلی گرفته تا تجلی سیر زندگی موسی (ع) را از کودکی تا پیری بیان داشته است.

منابع:

- ۱- بلعمی، ابوعلی محمد، تاریخ بلعمی، به تصحیح محمدتقی بهار و به کوشش محمدپروین گنابادی، چاپ دوم، ۱۳۵۲.
- ۲- پورنامداریان، تقی، داستان پیامبران در کلیات شمس، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۴.
- ۳- جعفری، محمدتقی، از دریا به دریا، انتشارات چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۴.
- ۴- خزائلی، محمد، اعلام قرآن، موسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۸.
- ۵- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ۶- رازی، ابوالفتح، تفسیر ابوالفتح رازی، به تصحیح مهدی الهی قمشه‌ای، انتشارات علمی، ۱۳۲۵.
- ۷- زرین کوب، عبدالحسین، بحر در کوزه، انتشارات علمی، چاپ چهارم، ۱۳۷۲.
- ۸- زرین کوب، عبدالحسین، سرنی، انتشارات علمی، چاپ اول، ۱۳۶۴.
- ۹- سجادی، سیدجعفر، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، کتابخانه ظهوری، چاپ دوم، ۱۳۷۳.
- ۱۰- سورآبادی، قصص قرآن مجید، تصحیح بحی مهدوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.
- ۱۱- شهیدی، سیدجعفر، شرح مثنوی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- ۱۲- طبری، محمدبن جریر، ترجمه تفسیر طبری، تصحیح حبیب یغمایی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۴ - ۱۳۳۹.
- ۱۳- طبری، محمدبن جریر، ترجمه تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.

- ۱۴- عبدالباقی، محمد فواد، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، دارالحدیث مصر، ۱۴۰۸ هـ ۱۹۸۸ م.
- ۱۵- فروزانفر، بدیع الزمان، شرح مثنوی شریف، انتشارات زوار، چاپ چهارم، ۱۳۶۷.
- ۱۶- فروزانفر، بدیع الزمان، مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۲.
- ۱۷- فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث مثنوی، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۶.
- ۱۸- گوهرین، سیدصادق، فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، کتابفروشی زوار، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
- ۱۹- مجتبی، سیدجلال الدین، ترجمه قرآن کریم، انتشارات حکمت، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- ۲۰- میبدی، رشیدالدین، کشف الاسرار و عدة الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ - ۱۳۳۱.
- ۲۱- نیشابوری، ابو اسحق ابراهیم، قصص الانبیاء، به اهتمام حبیب یغمایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۰.
- ۲۲- نیکلسون، رینولد، تصحیح مثنوی، انتشارات مولی، چاپ چهارم، ۱۳۶۵.
- ۲۳- نیکلسون، رینولد، تصحیح مثنوی معنوی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۳.
- ۲۴- نیکلسون، رینولد، ا.، شرح مثنوی معنوی، ترجمه حسن لاهوتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- ۲۵- یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، پژوهشگاه علوم انسانی و سروس، چاپ دوم، ۱۳۷۵.

